

نگاهی به نظام اداری ایالتی در اوایل حکومت صفوی^۱

نوشته راجر م. سیوری
ترجمه محمد علی رنجبر



مقدمه

عناوین مناصب اصلی در اوایل حکومت صفوی بخوبی شناخته شده اند. در اینجا فقط یادآوری مختصری از آنها ضرورت دارد (۱) وکیل، (۲) امیر الامرا، (۳) قورچی باشی، (۴) وزیر، (۵) صدر.

وکیل نایب شاه بود و نمایندگی او را در مقام دنیوی همانند «پادشاه»، و در مقام روحانی همانند «مرشد کامل» داشت. از این رو، وی قدرتمندترین کارگزار دوره متقدم حکومت صفوی بود: «امیر الامرا» همان گونه که از نامش بر می آید در رأس «امرا» قرار داشت. او فرمانده کل افراد قبایل ترکمن قزلباش بود که پایه نظامی قدرت سیاسی

۱. نام و نشان این مقاله از قرار زیر است:

Roger M. Savory " Some Notes on the Provinceal Administration of the Early Safawid Empire", in *studies on the Histryo of Safawid Iran*, London ,1987.

حکومت صفوی را تشکیل دادند. وظیفه قورچی باشی در طی دوره متقدم حکومت صفوی نامشخص است. اقتدار قورچی باشی به عنوان فرمانده قورچی یا سواره نظام قبیله ای قزلباش با آنچه که از وظایف امیرالامرا بود، تداخل داشت. در آغاز، منصب قورچی باشی از منصب امیرالامرا جدا بود و دست کم در طی سی سال نخست حکومت صفوی، از اهمیت کمتری نسبت به آن برخوردار بود. اما از حدود ۹۴۰/۴ - ۱۵۳۳ بدین سو، از قدرت امیرالامرا کاسته شد و در مقابل به قدرت قورچی باشی افزوده شد. به طوری که قورچی باشی در دوره حکومت شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده، با نفوذترین کارگزار دولت شد. وزیر، مدیر دستگاه اداری و به شیوه مرسوم کارگزار اصلی دولت بود. اما تا زمان شاه عباس اول به سبب سیطره اقتدار وکیل، دخالت امیرالامرا در امور سیاسی، وجود صدر که وزیر را از امکان اعمال نظارتی فراگیر بر نهاد مذهبی محروم کرده بود، و ویژگی نظامی مسلط در دوره متقدم حکومت صفوی که «اهل قلم» را در مقابل «اهل شمشیر» در مرتبه فروتری قرار داده بود، اقتدار وزیر محدود بود. صدر در رأس نهاد مذهبی قرار داشت، اما از آنجایی که در عمل، نهاد مذهبی پیرو نهاد سیاسی بود، ناگزیر قدرت صدر، پیرو قدرت وکیل شد. وظیفه اصلی صدر، ارائه تبلیغ (Imposition) مذهب شیعه در پهنه امپراتوری صفوی بود. بابر آورده شدن این منظور، قدرت صدر نیز رو به کاستی نهاد. اما گاه به گاه کوششهایی را (عمدتاً ناموفق) در راستای دخالت در مسائل سیاسی انجام می داد.

با اطمینان نمی توان تأکید کرد که در ترمینولوژی دوره صفوی اصطلاح ویژه کشورداری (state) معمول بوده است. نزدیکترین معادل آن «دولت» (dawlat) است.^۲ اما معمول ترین تعبیر به کار رفته در معرفی امپراتوری صفوی «ممالک محروسه» (پادشاهی تحت نظر خداوند) است، همان گونه که پسر و فسور لمبتون

۱. در این نوشتار اعداد سمت راست علامت هجری قمری و اعداد سمت چپ آن میلادی است.
۲. تذکره الملوك، بازنویسی با ترجمه و توضیح، و. مینورسکی، لندن، ۱۹۴۳م، مقدمه، ص ۲۴.



(A.K.S.Lambton) گفته است: دوره نخست حکومت صفوی با ایده دین سالارانه مجددی همراه بود. دین و دولت یکی بیش نبودند.^۱ در نتیجه این یگانگی هویت نهادهای مذهبی و سیاسی، مرز قابل تشخیصی میان وظایف مأموران مختلف دولت وجود نداشت. در این حال، اشتیاق یک کارگزار نهاد مذهبی برای نفوذ در امور سیاسی امری طبیعی بود که این عمل تحت پوشش منصب نظامی، یا حتی با انجام وظایف واقعی نظامی دنبال می شد.

در طی دوره متقدم حکومت صفوی، حکمرانی ایالات به امیران قزلباش اختصاص داشت که همچون شاهزادگان کوچکی در ایالات تحت قلمروشان حکومت می کردند. این شیوه واگذاری حکمرانی ایالات تحت عنوان «تیول» شناخته شده است. بخش بزرگی از عواید تیول را حاکم و سربازانش هزینه می کردند، حاکم موظف به نگهداری و فراخوانی این نیروها به هنگام نیاز بود. از این رو، تنهاسهمی از عواید ایالات به شکل هدایا و برخی عوارض، به شاه پرداخت می شد.^۲ حکام ایالات قادر بودند قلمرو حکومتشان را به بخشهای کوچکتری تقسیم کنند و همه آن را در کنترل داشته باشند.^۳ مورد قاضی محمد کاشانی، زمانی که حکومت ایالات در انحصار قزلباش بود، موردی استثنایی و قابل توجه است. در ۹۰۹/۴-۱۵۰۳ شاه اسماعیل اول، او را به عنوان صدر منصوب کرد و بدین وسیله قاضی محمد کاشانی از جمله امیران «دیوان عالی» شد.^۴ این صاحبمنصب پیشین آق قویونلوها پس از همراهی با صفویان، در مدتی کوتاه پیشرفت زیادی کرد. داشتن مدیریتی فراگیر، توان مالی، همدمی نزدیک و نیابت شاه اسماعیل اول، قدرت و پایه او را بر بیشتر کارکنان عالیرتبه دولت برتری داد.^۵ زمانی

1. Lambton, A.K.S, Quis custodiet custodes, *Studia Islamica*, VI, 1956, p.125.

2. Lambton, A.K.S, *Landlord and Peasant in Persia*, 1953, p.107.

3. Ibid, p.107.

۴. خور شاه بن قباد الحسینی، «تاریخ ایلچی نظامشاه»، (BM MS Add.23513)، ورق ۴۵، ب.

۵. غیاث الدین بن هماد الدین خواند میر، حیب السیر، بمبئی، ۱۲۷۳/۷-۱۸۵۶، ج ۳، ص ۳۸.

که حکومت بیشتر ایالات در دست امیران قزلباش بود، قاضی محمد کاشانی قدرت فوق العاده ای در اختیار داشت و سوءاستفاده از اختیارات، موجب قتل وی به دست شاه اسماعیل اول در ۱۰/۹۱۵ - ۱۵۰۹ شد.^۱ او هنگام مرگش حکومت یزد، کرمان و بسیاری از مناطق عراق عجم را داشت و برای مدتی نیز حاکم شیراز بود.^۲ اما خصوصت امیران قزلباش و حسادت ناشی از کسب امتیازات ویژه آنها، که تا سرحد زوال نزدیکشان کرده بود، عامل دشمنی با وکیل ایرانی، امیر منجم نبود.^۳ عامل اصلی اختلاف، دشمنی نژادی میان ایرانی و ترکمن نیز نبود. بلکه تضاد قدرت میان وکیل و صدر (قاضی محمد کاشانی)، نتیجه این واقعیت بود که حدود قدرت این دو بروشنی مشخص نشده بود و وظایفشان تا حدی تداخل داشت.

اگر چه معمولاً در متون تاریخی در همسنجی با حوادث مرکز توجه کمتری به فعالیتهای اداری ایالات شده است اما، براساس منابع، روشن است که حکام ایالات،^۴

۱. یکی از تواریخ مربوط به اوایل دوره صفوی اثر زیر است، حسن روملو، احسن التواریخ، به تصحیح سدون (C.N.Seddon)، برودا، ۱۹۳۱، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲. حکومت شیراز در سال ۱۵۰۳/۹۰۹ از سوی اسماعیل به عنوان اجاقلیق به الیاس بیگ ذوالقدر (کچل بیگ) داده شد (شرف الدین بدلیسی، شرفنامه، ویلیامنف زرنف، پترزبورگ، ۲-۱۸۶۰، ج ۲، ص ۱۳۶)، اما الیاس بیگ به علت حکومت ظالمانه اش سال بعد اعدام شد (غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل صفوی، علیگره، ۱۹۳۹، ص ۵۰)، و حکومت شیراز برای پنجاه سال در دست فرزندانش باقی ماند (شرفنامه، ج ۲، ص ۱۳۶). به نظر می رسد قاضی محمد پس از مرگ الیاس بیگ کنترل ایالت را به دست گرفته باشد.

Martin B. Dickson, *Shah Tahmasb and the Uzbeks* (the duel for khurasan with, ubayd khan: 930-946/1524-1540), princeton Ph.D/thesis, 1958, p. 11, n. 2 (Dickson).

در اثر فوق اشاره شده که در حبیب السیر از انتصاب قاضی محمد به حکومت شیراز ذکری به میان نیامده و از این رو، باید در صحت این خبر شک کرد.

۳. در ۱۴-۱۵۰۸/۹۱۳، «وکیل نفس نفیس همایون» شد، در ۱۰/۹۱۵ - ۱۵۰۹، در گذشت ر.ک. به: حبیب السیر، ج ۳، ص ۴۷، احسن التواریخ، ص ۱۱۰.

۴. طی دوره متقدم حکومت صفوی در مورد حاکم ایالتی اصطلاحات مختلف والی، امیر، حاکم، بیگلر بیگ و نظایر آن به کار رفته است (ر.ک. به: Dickson, p.13, n.1).



درباری همانند دربار سلطنتی داشتند و نظام اداری ایالات در بسیاری جنبه ها همانند نظام اداری مرکز بود و برخی از کارگزاران اصلی نظام اداری مرکز، همتایی همانند خود در نظام اداری ایالات داشتند.

وزیر و وکیل ایالتی

تیموریان، قراقویونلوها و آق قویونلوها مسئله به کارگماری وزیران ایالتی را پی می گرفتند. این وزیران که در دربار حکام ایالات به کار گرفته می شدند، متمایز و از نظر رتبه و مقام پایتتری از وزیر نظام اداری مرکز بودند. هنگامی که حاکم ایالتی بر بیش از یک ایالت حکومت می کرد، مسلم بود که وزیرش شخصی با اهمیت تر می بایست باشد. برای نمونه، در حکومت اسکندر بن عمر شیخ بن تیمور، حاکم تیموری عراق، فارس و کرمان، نظارت بر امور دیوان و جریان مسائل حکومت، به خواجه غیاث الدین محمد حافظ رازی واگذار شد. او تا بالاترین مرتبه اقتدار و اعتبار پیش رفت و در رأس «وزارت دیوان اعلی» قرار گرفت و اقتدارش در امور اداری سراسر قلمرو اسکندر گسترش یافت. او تمایلی فراوان و دوستی صمیمانه ای نسبت به شیوخ و علما از خود نشان داد و توان خود را وقف آسایش همه مردم کرد.^۱ خواجه غیاث الدین محمد در ۱۴۱۴/۸۱۷ به مقام «وزارت کل» منصوب شد.^۲ همچون این مورد، اصطلاح «وزارت» هنگامی پیشنهاد می شد که حاکم ایالتی بر چندین ایالت حکومت کند، در این حال، وزیر ایالتی، واحدی از اداره مرکزی ایالت بود و دیگر وزیران کم اهمیت تر در مراکز بزرگ ایالتی که حاکم نشین نبودند، مستقر می شدند.^۳

به طور کلی وزیران ایالتی، مستقیماً از سوی حاکم مرکزی گمارده می شدند. و از این رو، مستقیماً در برابر او مسئول بودند و نه وزیر مرکزی.^۴ به عنوان مثال، در

۱. جامع مفیدی (BM MS or. 210) ورق ۱۲۷ ب - ۲۸ الف.

۲. همانجا، ورق ۱۲۸ الف.

۳. احسن التواریخ، ص ۱۳.

۴. جامع مفیدی، ورق ۱۳۴ الف.



۱۶۹۵-۶/۹۰۱ خواجه روح الله که وزیر قاسم بیگ پرناک، حکمران فارس بود، به سبب اعمال ستمگرانه اش توسط رستم فرمانروای آق قویونلوها کشته شد. اگر چه در حکومت تیموریان، نمونه های وزیران ایالتی که بر پایه توارث به کار گمارده شده اند، وجود داشتند، اما به نظر نمی رسد تمایل به کارگماریهای موروثی بشدت مورد «قاضی» ایالتی باشد.^۱

صفویان از بسیاری جنبه ها وارث میراث اداری تیموریان و سلسله های ترکمن قراقویونلو و آق قویونلو بودند. از جمله اقتباسها، به کارگماری وزیران ایالتی بود که بیشتر آنها ایرانی بودند و وظیفه استمرار بوروکراسی سنتی ایرانی دوران حکومت تاتاران و ترکمانان را بر عهده داشتند. جامع مفیدی که سروکار نویسنده اش اساساً بایزد بوده، شماری از به کارگماری چنین وزیرانی را در آن ایالت به دست می دهد.^۲

همچنین مدارک فراوانی در خصوص وجود وزیر ایالتی در سایر ایالات موجود است. پس از آنکه شاه اسماعیل اول در ۱۵۱۰/۹۱۶ از بکها را در مرو شکست داد و خراسان را ضمیمه قلمرو صفوی نمود، جهت سروسامان دادن به اوضاع اداری ایالت تازه تسخیر شده، مدت زمان قابل ملاحظه ای را سپری کرد. خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بیشتر در حکومت محمد شیبانی خان^۳ منصب «اشراف دیوان» را داشت، به خدمت صفویان در آمد و «وزیر» و صاحب دیوان شد. مرتبه وی بالاتر از سایر وزیران (احتمالاً سایر وزیران نظام اداری خراسان) بود.^۴ در همین سال، خواجه مظفر بیتیکچی (یا بتکچی) در جاجرم به جمع کارگزاران اسماعیل پیوست.^۵ مقام والا مرتبه شخص وزیر در نظر شاه، موجب شد که او در صدر قرار گیرد (منصب عالیمرتبه وزارت خاصه

1. Lambton, Quis custodiet custodes, *Studia Islamica*, VI, 1956, p. 139.

۲. جامع مفیدی، ورق ۱۳۲ و بعد.

۳. از دید پروفیسور طوغان (Toğan) شکل صحیح نام این است ر.ک.به: (Dickson, p.20, n.3).

۴. تاریخ حبیب السیر، ج ۴، تهران، ۵-۱۳۵۴، ص ۱۴-۵۱۳.

۵. احسن التواریخ، ص ۱۱۵.



همایون به وی تعلق گرفت). اگر چه تا آن زمان هیچ وزیری اختیار مهر کردن فرمانها را نداشت، اما شاه اسماعیل اول حکم کرد که از این پس باید تمام فرمانها با مهر وزیرخواجه مظفر بیטיکچی ممهور شوند، و وی، از سوی دیگر کارگزاران، به عنوان «صاحب دیوانی» مقتدر، مستقل و بدون شریک و همتا محسوب گردد.^۱ و لازم است در باره کل امور خراسان با صلاحدید او تصمیم‌گیری شود.^۲ خواجه مظفر بیטיکچی با صدرامیر غیاث الدین^۳ در ۱۵۱۸/۹۲۴ به قصد دربار همراه شد، در آنجا ماند و لقب «سلطان» گرفت.^۴ با بازگشت وی به خراسان با سمت حاکم کل در ۱۵۲۱/۹۲۷، دورمیش خان شاملو، وزیر خود، احمد بیگ نورکمال اصفهانی را جهت آگاهاندن سام میرزا از اوضاع خراسان به دربار روانه کرد.^۵ حاکم کرمان در ۱۵۲۸/۹۳۵، وزیرش را به سبب کوتاهی در جنگ جام زندانی کرد.^۶

حسین خان شاملو، حاکم هرات، در ۱/۹۳۷ - ۱۵۳۰ هیأتی روانه دربار کرد. اعضای این هیأت را، وزیرش احمد بیگ نورکمال اصفهانی،^۷ وکیلش حسین قلی بیگ،^۸ و خواجه صاعدی و آفاکمالی کرمانی، وزیران احمد سلطان،^۹ شامل می شدند. متعاقباً، در همان سال خواجه امیر بیگ به سمت سومین وزیر خراسان منصوب شد.^{۱۰} با

۱. حیب السیر، چاپ تهران، ص ۵۰۷. ۲. همانجا، ص ۵۷۶.

۳. به زیر نگاه کنید. ۴. حیب السیر، چاپ تهران، ص ۵۷۶.

۵. از سوی قزلباش، احمد بیگ نورکمال اصفهانی، بجای خواجه حیب الله وزیر نامیده شد و پس از مدتی (۱۵۲۶/۹۳۲) به دست قزلباش کشته شد (Dickson, 77).

۶. برای شناسایی این حاکم ر.ک. به: (Dickson, p. 110).

۷. پیش از این، طی حکومت دورمیش خان شاملو، چنین شخصی وزیر خراسان بود ر.ک. به بالا. او این زمان تحت حمایت حسین خان بود. در ۲/۹۳۸ - ۱۵۳۱، او وکیل اداری حکومت مرکزی شد و در ۴/۹۴۰ - ۱۵۳۳، درگیرکناره گیری حسین خان گردید. ر.ک. به: احسن التواریخ، ص ۲۴۴؛ تاریخ ایلچی نظامشاه، ورق ۴۷۱ الف.

۸. بروشنی نمونه وکیل ایالتی که در متن ذکر شده است.

۹. بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، لنینگراد (Ms. Dorn 288)، (ورق ۳۰۲ ب) احتمالاً، این حاکم کرمان احمد سلطان صوفی اوغلو است (همانجا ورق ۲۹۹ ب).

10. Dickson, p. 189.



مرگ آقا کمالی کرمانی در ۱۵۳۵/۹۴۱، خواجه امیر بیگ وزیر کل خراسان شد.^۱ موسی سلطان حاکم آذربایجان در پی سرگرمیهای زندگی، اداره امور را در ۱۵۳۳-۴/۹۴۰ به دست وزیرش خواجه شاه قلی سپرد.^۲ شیخ مجد کرمانی وزیر محمد خان تکلو، حاکم بغداد بود.^۳ تکلو در سال ۵/۹۴۱ - ۱۵۳۴، در مقابل پیشروی سپاهیان عثمانی شهر را تخلیه کرد. در طی سلطنت شاه طهماسب، از آقا کمالی به عنوان «وزیر کل خراسان» نام برده شده است. این منصب، «وزارت کل» را در پیوند با تیموریان - همان گونه که در بالا آمد - به خاطر می آورد.^۴ از امیر سید شریف باقی که در طی حکومت شاه طهماسب برای مدتی وزیر عراق عجم بود، و سپس بابازگشت به زاد شهرش (شیراز) قاضی و کلانتر شد، سخن به میان آمده است.^۵ (نمونه ای دیگر از ردوبدل شدن مناصب میان نهادهای مذهبی و سیاسی)، پس از مدتی، در پی اختلاف او با ابراهیم خان حاکم فارس،^۶ به وزارت دارابجرد رسید^۷ و بدین وسیله رضایتش جلب

1. Ibid, p.302

۲. بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، ورق ۳۰۷ الف، احسن التواریخ، ص ۲۴۷؛ همچنین به خواجه شاه قلی به عنوان وزیر موسی سلطان اشاره دارد. پیش از این، خواجه شاه قلی وزیر قورچیان بود. افزون بر وزیران ایالتی، در همه سطوح سازمان اداری صفوی، وزیرانی وجود داشتند (ر.ک. به: تذکرة الملوك)، در دوران بعدی حکومت صفوی هر یک از گروههای اصلی نظامی (قورچیان، غلامان، تفنگچیان، و توپچیان) وزیران خاص خود را داشتند (ر.ک. به: تذکرة الملوك، ص ۹۱؛ تعلیقات تذکرة الملوك، ص ۱۴۲)، و در دوره متقدم حکومت صفوی، اشارات بسیاری در منابع به وزیر قورچیان شده است.

۳. جواهر الاخبار، ورق ۳۱۰ ب.

۴. همانجا، ورق ۳۱۵ ب. احتمالاً آقا کمالی همان آقا کمالی کرمانی است که در بالا به عنوان وزیر کرمان نامیده شده است. او حدود ۱۵۳۵/۹۴۱، درگذشت (Dickson, 302).

۵. کلانتر سرپرست نگهبانان شهر و همچنین اصناف تجاری بود:

Lambton, A.K.S. *Landlord and Peasant in persia*, p.431.

برای آگاهی بیشتر از وظایفش، ر.ک. به: تذکرة الملوك، ص ۸۱ و ۱۴۸.

۶. احتمالاً ابراهیم خان ذوالقدر در ۱۵۵۴/۹۶۲ از سوی شاه طهماسب کنار گذارده شد (احسن التواریخ، ص ۳۹۱).

۷. هفت اقلیم، ج ۱، کلکه، ۱۹۳۹، ص ۲۷۸، امیر سید شریف باقی فرزند امیر سید شریف ثانی (امیر سید شریف الدین علی شیرازی) بود که از سوی شاه اسماعیل اول در ۱۵۱۱-۱۲/۹۱۷، و سپس در ۱۵۱۲-۱۳/۹۱۸، به صدری منصوب شد.



شد. خواجه روح الله اصفهانی در ۹۳۹ / ۳ - ۱۵۳۲، وزیر مشهد گردید.^۱ و در ۱۵۵۱/۹۵۸، وزیر خراسان، و در ۹۷۵ / ۸ - ۱۵۶۷، وزیرگیلان و خراسان شد.^۲ پدر مؤلف خلاصه التواریخ وزیر خراسان بود، و در خلال سالهای ۱۵۵۴/۹۶۲ تا ۱۵۶۱/۹۶۹ مقیم آنجا بود، و برای بار دیگر در سال ۸/۹۷۵-۱۵۶۷ به وزارت گمارده شد.^۳ در «جواهر الاخبار» آمده که میرزا عطاءالله خوزانی اصفهانی در سال ۱۵۵۹-۶۰/۹۶۷ وزیر تام الاختیارکل آذربایجان، شیروانات، شکی و گرجی (گرجستان) شد.^۴ آقا ملا وزیر قزوین در ۹/۹۶۶-۱۵۵۸، در رأس هیأتی سیاسی به نزد بایزید بن سلیمان فرستاده شد.^۵ این مسئله گواهی است بر جابجایی آزادانه وزیران ایالتی از یک مرکز به دیگر مراکز ایالتی که در خلال حکومت صفوی انجام می شد. برای نمونه، در دوره حکومت شاه طهماسب، خواجه محمد شریف طهرانی، وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان شد و سپس وزیر یزد، و پس از مدتی به وزارت اصفهان رسید.^۶ و یا در مورد خواجه محمد شریف هجری که پس از مرگ پدرش به خراسان رفت. او در آغاز وزیر تاتار سلطان، پسر محمد خان شرف الدین اوغلو شد. اما زمانی که صلاحیتش نظر محمد خان را جلب کرد، اداره امور اداری و مالی وی را در دست گرفت. پس از مرگ محمد خان، او برای چند سال وزیر پسرش غزاق (۴) خان شد و با مرگ وی، خواجه محمد از سوی طهماسب به «وزارت هفت ساله یزد و ابرقو و بیابانک» گمارده شد.^۷ این مورد جالب، حاکی از این است که در برخی موارد وزیر

۱. همچنین متولی زیارتگاه در مشهد (ر.ک. به: Dickson, p. 241).

2. Dickson, appendix II, p. xLvi.

3. Dickson, appendix II, p. Liii.

این، با گزارش افضل التواریخ در باره وزارت خراسان و گیلان خواجه روح الله اصفهانی در سال ۹۷۵- /

۸ - ۱۵۶۷، هماهنگ نیست .

۴. جواهر الاخبار، ورق ۳۲۷ الف .

۵. جواهر الاخبار، ورق ۳۲۷ الف .

۶. جامع مفیدی، ورق ۱۳۸ الف .

۷. هفت اقلیم، BM MS Add 16734، ورق ۴۴۵ ب، در مورد بیابانک ر.ک. به:



ایالتی برای یک دوره کامل به کارگمارده می شد.

وزیران ایالتی تا مرتبه وزیر مرکزی نیز می توانستند پیشرفت کنند. این مورد شاید نخستین بار برای میرزا شاه حسین اصفهانی پیش آمد. وی وزیر دورمیش خان شاملو حاکم اصفهان^۱ بود که پس از نبرد چالدران (۱۵۱۴/۹۲۰) به منصب «وزارت» و «وکالت» رسید.^۲ همچنین، میر جعفر، وزیر شاه طهماسب که در ۹۳۷/۱۵۳۰، کشته شد،^۳ پیشتر در بغداد وزیر زین الدین سلطان شاملو بود.^۴ احمد بیگ نورکمال اصفهانی که در بالا از او به عنوان وزیر حسین خان شاملو، حاکم هرات یاد شد، متعاقباً «وزیر دیوان عالی» شد.^۵ کچل عنایت اصفهانی خوزانی، که پیشتر وزیر کپک سلطان بود،^۶ در سال ۹۴۲/۶-۱۵۳۵، به همراه قاضی جهان قزوینی وزیر سازمان اداری مرکزی شد.^۷

شواهدی وجود دارد که در خلال حکومت طهماسب، اصطلاح «وکیل» به معنی نماینده، نایب، و معاون برای نامیدن کسانی که نماینده یا جانشین حکام ایالتی بودند، به کار می رفت. البته این کار برد کاملاً جدا از کار و وظیفه بود و اصطلاح «وکیل» به مفهوم نایب شاه بود و هیچ گونه پیوندی با مفهوم مذهبی قوی منصب «وکیل شاه دین پناه» نداشت. افزون بر این، غالباً اصطلاح وکیل با اصطلاح وزیر همراه می شد، به گونه ای که به نظر می رسید این دو مترادف اند، یا دست کم مکمل هم هستند. برای نمونه، بوداق منشی قزوینی نویسنده «جواهر الاخبار» به عمویش امیر بیگ شالکانی (؟) قزوینی اشاره

۱. دورمیش خان از ۹۰۹/۴-۱۵۰۳، حاکم اصفهان شد. اما در دربار ماند و حکومت اصفهان توسط وزیرش میرزا شاه حسین اصفهانی اداره می شد، ر.ک. به:

Savory, R.M. in BSOAS, XXIII, 2, 1960, pp. 97-80.

۲. جواهر الاخبار، ورق ۲۹۲ ب.

۳. ر.ک. به: احسن التواریخ، ص ۲۴۴ «تاریخ ایلچی نظامشاه»، ورق ۴۷۱ الف.

۴. احسن التواریخ، ص ۲۴۴.

۵. جواهر الاخبار، ورق ۳۰۳ ب.

۶. احسن التواریخ، ص ۳۷۵.

۷. جواهر الاخبار، ورق ۳۱۲ الف.



می‌کند که «وزیر» و «وکیل» محمد خان تکلو شرف الدین اوغلو بود.^۱ این مورد پیش از انتصاب محمد خان به حکومت بغداد (۹۳۵ / ۹ - ۱۵۲۸) بود، از این رو، احتمالاً او در این زمان حاکم قزوین بوده، مقامی که پس از مرگ اخی سلطان تکلو در نبرد بسطام و در مقابل ازبکها (۹۳۳ / ۷ - ۱۵۳۶) به دست آورده بود. چند سال پس از آن، خود بوداق منشی به وزارت و وکالت مصطفی سلطان ورساق که در آن زمان حاکم سبزوار، ترشیز، و متعاقباً حاکم اسفراین بود، منصوب شد. بوداق منشی به مدت ده سال همراه مصطفی سلطان بود، که خودش این گونه تعبیر می‌کند: «فی الواقع ملازم او نبودم، آقا من بودم و او نوکر».^۲ این واقعیت که در هر دو نمونه، واژه «وزارت» پیش از واژه «وکالت» به کار رفته است، نشانگر اهمیت بیشتر مقام «وزارت» است. این احتمال وجود دارد که در واقع بوداق منشی «وزیر» مصطفی سلطان بوده، واژه «وکیل»، صرفاً به معنی نماینده یا نایب به کار رفته است. از سوی دیگر، حسین خان شاملو، حاکم هرات، در سال ۹۳۷ / ۱ - ۱۵۳۰، هیأتی به دربار فرستاد که وزیرش احمد بیگ نورکمال اصفهانی، و حسین قلی بیگ که بروشنی از او به عنوان «وکیل» نام برده شده است،^۳ از جمله اعضای آن هیأت بودند. از این رو، این واقعیت که نخست، «وزیر» ذکر شده، به نظر می‌رسد نشانگر اهمیت بیشتر «وزیر» ایالتی در همسنجی با «وکیل» باشد که نایب حاکم ایالتی به شمار می‌رفت. در جای دیگر از جواهر الاخبار به ایشیک احمد نامی صرفاً با عنوان «وکیل» بدرخان (استاجلو) اشاره شده است.^۴

در تاریخ ایلچی نظامشاه از امیر جعفر ساوجی و خواجه آروق به ترتیب با عنوان «وکیل» و «وزیر» چوه سلطان نام برده شده است.^۵ می‌دانیم که به فرمان شاه، امیر جعفر ساوجی به جای قاضی جعفر در ۹۳۱ / ۲۵ - ۱۵۲۶ به «نظارت دیوان اعلی» گمارده

۱. جواهر الاخبار، ورق ۳۱۵ الف .
 ۲. جواهر الاخبار، ورق ۳۰۲ ب .
 ۳. جواهر الاخبار، ورق ۳۱۶ الف .
 ۴. جواهر الاخبار، ورق ۳۲۳ ب .
 ۵. تاریخ ایلچی نظامشاه، ورق ۴۷۱ الف .



شده بود^۱ و چندی بعد با عنوان «وزیر شاه دین پناه» (طهماسب) از او یاد شده است.^۲ بنابراین، وی وکیل اداری^۳ وابسته به اداره مرکزی بود و همچون وکلای ایالتی که در بالا آمد، وکیل یا نایب چوهه سلطان نبود. اینکه او در «تاریخ ایلیچی نظامشاه» «وکیل» چوهه سلطان قلمداد شده، به نظر من بدین سبب است که از ۱۵۲۷/۹۳۳ تا ۱۵۳۰-۱/۹۳۷، چوهه سلطان حاکم واقعی حکومت بود، و امور اداری کاملاً در دست وی قرار داشت و صاحب چنان قدرتی بود که تنها نام شاهی برای طهماسب باقی مانده بود.^۴ از آنجا که چوهه سلطان بواقع جای شاه را گرفته بود، منابع از امیر جعفر ساوجی با عنوان «وکیل شاه دین پناه» یاد نمی کنند، بلکه او را «وکیل» «چوهه سلطان» می نامند. به همین ترتیب، خواجه آروق نیز وزیر اداره مرکزی بود. او یکی از سه وزیران شورای مشورتی بود که توسط امیران سه گانه قزلباش برپا شده بود. این امیران یک سال پس از جلوس طهماسب بر تخت سلطنت، یعنی در ۲ - ۹۳۱ / ۱۵۲۵، برکشور حکومت می کردند.

افزون بر اینها، منابع از وزیرانی نام می برند که به «وکیل» یا «امیرالامرا» وابسته بودند، حتی اگر این مقامات در آن زمان، حاکم ایالت خاصی نبودند. برای نمونه، در جواهرالخبار از آقا ملا قزوینی به عنوان وزیر دیو سلطان و از خواجه آروح ساوجی به عنوان وزیر چوهه سلطان در ۵ / ۹۳۱ - ۱۵۲۴ سخن به میان آمده است.^۵ در آن زمان، دیو سلطان «امیرالامرا» و وکیل نظامی^۶ و چوهه سلطان نیز وکیل نظامی بود که متعاقباً «امیرالامرا» شد. اگر چه سیطره این دو بر حکومت و غصب اقتدار آن در زمان طهماسب بی تأثیر در داشتن وزیران اختصاصی - آقا ملا قزوینی و خواجه آروح

۱. احسن التواریخ، ص ۱۸۹.

۲. ر.ک. به: مقاله من (BSOAS, XXV, 1, 1961, 72ff)

۳. شرفنامه، ج ۱، ص ۴۱۸ «تاریخ ایلیچی نظامشاه» ورق ۴۶۶ ب.

۴. جواهرالخبار، ورق ۲۹۸ ب.

۵. ر.ک. به: مقاله من (in BSOAS, XXIV, 1, 1961, 77ff)



ساوجی - نبود اما این ، یک استثنا نیست .

بالاخره در پایان، افزون بر وزیران متعددی که در تذکرة الملوك نامشان به میان آمده، به نظر می رسد «دواتدار»^۱ هم «وزیر» داشته است : «جواهر الاخبار» از ملایک نامی یاد می کند که ابتدا، وزیر علی بیگ تکلو دواتدار، و سپس وزیر احمدبیگ دواتدار^۲ بود.

امیرالامرا در ایالات

پیشتر به «امیرالامرا» که از مناصب عالیترتبه حکومت مرکزی، و فرمانده کل نیروهای قزلباش بود، اشاره شد. وی بارها نقش مهمی در امور سیاسی بر عهده داشت. به نظر می رسد، در مقاطع بحرانی، حاکم نظامی قزلباش در ایالات مهم از نظر استراتژیکی بجای عناوین معمول «امیر»، «حاکم» و یا «بیگلربیگ»، عنوان «امیرالامرا» می گرفت. برای نمونه، از اُم سلطان با عنوان «امیرالامرا» آذربایجان نام برده شده است.^۳ در تاریخ عالم آرای عباسی به علی قلی خان شاملو نوه دورمیش خان، که از سوی شاه اسماعیل دوم به حکومت هرات و به امیرالامرای (احتمالاً خراسان) منصوب شده بود، و به امیرخان ترکمن به عنوان «امیرالامرا» آذربایجان اشاره شده است. در همین ایام (۱۵۲۷/۹۸۴)، شاه قلی سلطان استاجلو به عنوان «امیرالامرا» خراسان معرفی شد. همین شاه قلی سلطان موسوم به یکان شاه قلی در ۱۵۶۶/۹۷۴، لله شاهزاده محمد خدابنده بود و در همان سال منصب حکومت هرات را گرفت و محمد خدابنده را نیز با خود بدانجا برد.^۴ او حاکم واقعی خراسان شد.^۵ در احسن التواریخ آمده که شاه قلی سلطان «امیرالامرا» خراسان، توسط گروهی از صاحبمنصبان قزلباش بسال

۱. درباره مراتب مختلف دواتدار، رک. به: تذکرة الملوك .

۲. جواهر الاخبار، ورق ۳۰۷ الف .

۳. تاریخ ایلیچی نظامشاه، ورق ۴۷۱ الف .

۴. احسن التواریخ، ص ۴۳۰.

۱۵۷۶/۹۸۴، کشته شد.^۱ در ۸ / ۹۷۵ - ۱۵۶۷، شخصی بانام شاه قلی سلطان استاجلواز سوی طهماسب در رأس هیأتی نزد سلیم دوم (سلطان عثمانی) فرستاده شد.^۲ در «جواهرالخبار» آمده که شاه طهماسب به شاه قلی سلطان استاجلو حاکم سرحدات آذربایجان و صاحب مقام «امیرالامرای» فرمان داد تا سفیر کبیر عثمانی را هنگام بازگشت به کشورش همراهی کند.^۳ به نظر می رسد آنچه در اثر مذکور آمده، به این مفهوم باشد که شاه قلی سلطان استاجلو بواقع امیرالامرای آذربایجان بوده و نه صاحب منصب «امیرالامرای» کل کشور، که چنین شخصی معمولاً می بایست در دربار باشد و نه حاکم منطقه‌ای خاص.

قورچی باشی در ایالات

پیش از این، ما به منصب «قورچی باشی» به عنوان واحدی از سازمان اداری مرکز اشاره کردیم. وی فرمانده سواره نظام قبیله‌ای ترکمن، موسوم به «قورچی» بود که به گفته پروفیسور مینورسکی، همچون انبار مهمات متحرک به نظر می رسیدند. چنانکه باکمان، نیزه، شمشیر، خنجر، تبرزین، و سپر جهت محافظت، تجهیز شده بودند،^۴ و اشاره کردیم که وظایف «قورچی باشی» و مناسبات مشترک میان او و «امیرالامرا» در اوایل حکومت صفوی مشخص نیست.

در ایالات، قورچی باشی، فرمانده سپاهیان بومی قورچی بود. برای نمونه، در ۱۵۷۶-۷/۹۸۴، حسین قلی خلفا روملو، «قورچی باشی قورچیان» مشهد شد.^۵ در سال ۱۵۶۶-۷/۹۷۴، صفویان پس از مشکلات بسیار، سرانجام گیلان را تسخیر

۱. احسن التواریخ، ص ۶۸۵.

۲. جواهرالخبار، ورق ۳۳۳ الف.

۳. تذکره الملوک، مقدمه، ص ۳۲؛ اشاره دارد که تلفظ صحیح آن در مغولی باید قورچی (qorchi) باشد که به معنی تیرانداز (باکمان) است از ریشه gor به معنای ترکش دار. جهت آگاهی از وظایف متعدد خاص قورچیان در دولتخانه برای نمونه مقایسه شود با قورچیان یراق یا اسلحه‌داران شاه ر.ک.به: تذکره الملوک، تعلیقات مینورسکی، ص ۸-۱۱۷، تذکره الملوک، متن اصلی، ورق ۴۳ الف،

۴۳ ب، ص ۵۹. ۵. جواهرالخبار، ورق ۳۳۸ ب، ۳۳۹ الف.



کردند و خان احمد، حاکم گیلان از سوی حسام بیگ پسر بیرام بیگ قرمانلو، قورچی باشی امامقلی میرزا، تعقیب و دستگیر شد.^۱ این حادثه، باید استفاده منحصر از این مورد باشد و احتمالاً نشان می دهد که امیرحسام بیگ، فرمانده یک دسته از قورچیانی بوده که در اختیار امامقلی میرزا پسر طهماسب قرار داشت.

در احسن التواریخ از قورچی باشی پادار، با معنایی نه چندان روشن یاد شده است. در متن آمده: «در ۹/۹۴۵-۱۵۳۸، القاص میرزا، متشه سلطان استاجلو، سوندک بیگ قورچی باشی، بدرخان استاجلو، یعقوب سلطان قاجار، قراولی عرب گیرلو و محمد بیگ طالش با سپاهیان قراباغ و مغان و ۲۰ هزار تن از سپاهیان سلطنتی به فرمان طهماسب و در هماهنگی با قورچی باشی پادار، که در آن هنگام از شیروان آمده، و بخوبی به راههای ورود و خروج آن منطقه آشنا بود، عازم تسخیر آنجا شدند.»^۲

صدر ایالتی

تیموریان، قراقویونلوها و آق قویونلوها «صدور» ایالتی را به کار می گماردند. صدور ایالتی مستقیماً از سوی حکام (ایالتی) منصوب می شدند و نه صدر مرکز. برای نمونه، در زمان تیموریان، سید نظام الدین ابوالطیب که منصب صدر ابوالمفتح حیدر محمد میرزا پسر بایسنقر را داشت، مسئولیت قابل توجهی در جهت پیشبرد تعالیم مذهبی و افزایش مرتبه شرع داشت. برپایی مؤسسات خیریه، راه اندازی امور اوقاف، نصب و عزل صاحبمنصبان در مناطقی که به شاهزاده فوق الذکر تعلق داشت، و یا بعداً به قلمرو او افزوده شد، در حوزه مسئولیت سید نظام الدین ابوالطیب بود، و وی این امور را مشترکاً

۱. جواهرالاجاز، ورق ۳۳۹ الف.

۲. احسن التواریخ ص ۲۸۶، در نسخه دستنویس احسن التواریخ در موزه بریتانیا (شماره ۴۱۳۴)، ورق ۱۱۰ ب)، تلفظ «پادار» (Padar) ثبت شده است. مقایسه شود با کار برد اصطلاح پادارانه در زمان قاجار: کسی که نام او را در سیاهه سربازان بنیچه دهات می نوشتند، در صورتی که بجای خود کس دیگری را به خدمت سربازی اعزام می کرد، حقوق ماهانه به او می پرداختند که این را پادارانه می گفتند، ر.ک. به:

Lambton, A.K.S. *Landlord and peasant...*, p. 436.



با سید شاه رستم به شیوه ای مطلوب و پسندیده هدایت می کرد. کارگزاران و امیران شاهزاده مذکور انتصاب صدر را نائید، و در تسهیل آموزش از او حمایت می کردند و با ابراز اشتیاقی قابل ستایش او را دلگرم می کردند. صدر وفادارانه و با نهایت تلاش وظایفش را انجام می داد و اگر از کار کناره می گرفت، مقرری فوق العاده (علوفه دستوری)^۱ از محلی مناسب به او پرداخت می شد.^۲

به همین شیوه با سید زین العابدین علی، صاحبمنصب صدارت ابوالمنصور مظفر حسین، بهادر پسر سلطان حسین میرزا، رفتار شد. از زمان تشکیل حکومت تیموری اجداد سید زین العابدین با مهمترین مناصب و عالیترین مراتب تجلیل می شدند. مقرر شده بود هر آنچه رسم و وظایف مربوط به منصب بلند مرتبه صدر بود، بجا آورده شود، و چون دیگر کارگزاران به حساب نیاید. آنچه که در حوزه وظایف این منصب قرار می گرفت، عبارت بود از نصب و عزل دارندگان مناصب مذهبی و نظایر آن، در قلمرو شاهزاده مذکور، و صدر بایسته بود که بسختی در پیشبرد تعالیم پیامبر (ص) و تعالی مرتبه شرع تلاش کند و درانجام وظیفه اش سستی نکند.^۳

حکام ترکمن قراقویونلو و آق قویونلو نیز شیوه تیموریان را پی گرفتند. برای نمونه، در خلال حکومت جهانشاه قراقویونلو، ما از وجود صدر در دربار پسرش، پیر بوداق حاکم شیراز،^۴ و دیگر فرزندش، یوسف حاکم کرمان، در ۸۶۲/ ۱۴۵۸، آگاهیم.^۵ زمانی که حاکم قزوین، یعقوب آق قویونلو، به فرمان برادرش خلیل، حکمران آق

۱. در باره «علوفه» ر.ک. به:

Minorsky, A, *Soyurghal of Qasim b. Jahangir Ag Qoyunlu* (903/1498), BSOS, IX, 4, 1939, p. 948 (j); A.K. S. Lambton, *Landlord and Peasant...*

۲. عبدالله مروارید، «شرفنامه»، ورق ۷ الف، (چاپ شده در اثر زیر):

H. R. Roemer, *Staatsschreiben der Timuridenzeit*, wiesbaden, 1952.

۳. عبدالله مروارید، ورق ۱۹ ب.

۴. تاریخ ایلچی نظامشاه، ورق ۴۳۴ ب.

۵. مطلع السعدین، تصحیح محمد شفیع، ج ۲، ص ۱۱۷۳، صدر مورد نظر مولانا جلال الدین محمد دوانی، نویسنده معروف اخلاق جلالی است که میان سالهای ۱۴۶۷ تا ۱۴۷۷ تصنیف شد.



قویونلو، در سال ۱۴۷۸/۸۸۲، به دیار بکر منتقل شد، قاضی صفی الدین عیسی^۱ که پیشتر یکی از مشاوران اصلی اوزون حسن بود، به عنوان معلم و صدر همراه یعقوب رفت.

در این راستا، صفویان به کارگماری صدور را پی گرفتند. صدر به عنوان مسئول تشکیلات مذهبی، و واحدی از تشکیلات اداری مرکز به ایالات امپراطوری صفوی اعزام می شد. صدر ایالات، از سوی صدور وابسته به تشکیلات اداری مرکز اعزام می شد. احتمالاً، یکی از هدفهای به کارگماری صدر ایالتی، دور نگهداشتن کنترل نهاد مذهبی از دست حاکم ایالتی بود.^۲

در این خصوص، سرگذشت امیر سید غیاث الدین محمد قابل توجه است. بویژه اینکه در برخی منابع شرح کاملی از آن به میان آمده است و از این رو، مقارن پایان سلطنت شاه اسماعیل اول، ما تصویر روشنی از عملکرد و قدرت صدر ایالتی داریم.

امیر غیاث الدین محمد در خانواده‌ای از سادات ری به دنیا آمد؛ اما در هرات پرورش یافت.^۳ در جوانی علوم متداول مذهبی را فراگرفت و توجه حاکم تیموری، سلطان حسین میرزا، را بسوی خود جلب کرد و به فرمان وی فعالیت خود را در مدرسه هرات آغاز کرد. پس از مرگ سلطان حسین میرزا (۱۵۰۵/۹۱۱)، پسرانش، بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا، همچنان امیر غیاث الدین محمد را محترم می شمردند. زمانی که اوزبکها در ۱۵۰۷/۹۱۳، هرات را تسخیر کردند، میان امیر غیاث الدین محمد و محمد خان شیبانی حکمران ازبک، رابطه‌ای حسنه برقرار شد و هنگامی که شاه اسماعیل اول خراسان را به تسلط صفویان (۱۵۱۰/۹۱۶) درآورد، امیر

۱. «تاریخ ایلمچی نظامشاه»، ورق ۴۳۸ الف، فکر می کنم مسیح الدین اشتباه باشد. قاضی الدین عیسی به اتهام الحاد در ۱۴۹۰/۸۹۶ توسط صرفی خلیل نایب بایستقرین یعقوب به مرگ محکوم شد (تاریخ ایلمچی نظامشاه ورق ۴۳۹ ب).

2. A. K. S. Lambton, Quis custodiet custodes, *Studia Islamica*, VI, 1956, p. 137.

3. Dickson, p. 15.



غیاث‌الدین محمد را با اختیاراتی مستقل و منحصر در کل امور شرع به منصب قضاوت خراسان گمارد.^۱ در سال ۱۵۱۶/۹۲۲، امیر غیاث‌الدین به صدارت طهماسب میرزا^۲ (ولیعهد شاه اسماعیل اول) و در ۱۵۱۸/۹۲۴، به منصب «امارت» ارتقاء یافت و «صاحب طوق (طوغ) و طبیل» شد. همچنین گفته شده است که او برای چهار سال «شیخ‌الاسلام» هرات بود.^۳

بزودی، پس از آنکه در ۱۵۱۶/۹۲۲، امیر غیاث‌الدین محمد به صدارت شاهزاده خردسال طهماسب رسید، به همراه امیرخان ترکمن «لله» طهماسب، به حکمرانی کل خراسان منصوب شد.^۴ امیر غیاث‌الدین اشرافی کامل بر همه اقشار مذهبی و سادات داشت و مسئولیت اداره امور اوقاف، و هدایت تمام مسائل مربوطه بر عهده او بود.^۵ امیر غیاث‌الدین نفوذ بسیاری بر امیرخان ترکمن (لله طهماسب و حکمران واقعی خراسان) داشت، به گونه ای که وی تنها پس از مشورت با امیر غیاث‌الدین، در چگونگی اداره دیگر امور و مسائل مالی تصمیم می‌گرفت، و عواید (مال جهات) ایالت هرات رود را به نسبت حقوق ملازمانش به امیر غیاث‌الدین اختصاص داده بود. در ۱۵۱۸/۹۲۴، امیر غیاث‌الدین به نمایندگی از سوی امیرخان ترکمن، که به بهانه ناتوانی از رفتن به دربار صرفنظر کرده بود، به تبریز فرستاده شد. امیر غیاث‌الدین از سوی شاه با احترام فراوان و عنایات، مورد تمجید و تفقد قرار گرفت و بیرق اقتدار و مرتبه‌اش بااعطای «طبیل و علم» بر بلندترین نقطه افلاک برافراشته شد. او در منصب صدارت طهماسب ابقا شد و اداره اوقاف خراسان، از سرحدات عراق و آذربایجان تا دورترین حدود طخارستان در محدوده دادرسی منصفانه‌اش قرار گرفت. وی منصب امیری را نیز همانند منصب صدارت در اختیار داشت. امیر غیاث‌الدین هنگام بازگشت به هرات در اکتبر ۱۵۱۸،

۱. حیب‌السیر، ج ۳، ص ۹۸.
 ۲. حیب‌السیر، ج ۳، ص ۸۲.
 ۳. تاریخ ایلچی نظامشاه، ورق ۴۶۲ ب.
 ۴. حیب‌السیر، ج ۳، ص ۸۲.
 ۵. تاریخ ایلچی نظامشاه، ورق ۴۶۲ الف.



در پل فوشنج با «سادات، ملاها، اشراف، فضلا، واهالی هرات» روبرو شد. این عده برای عرض تبریک به مناسبت ارتقای وی به مقام امارت، گرد آمده بودند. امیرخان ترکمن به محبوبیت صدرش حسادت کرد و با خونسردی تمام با او رفتار کرد. با این شیوه رفتار، او به دنبال آزادی عمل در اموال اوقاف بود و در نظر داشت بقیه امور اداری را نیز به شیوه‌ای مخالف با دادرسی منصفانه امیرغیاث الدین انجام دهد. امیرغیاث الدین به امیرخان در باره اعمال خلاف مأموراتش شکایت برد، اما اظهاراتش به عنوان غرض ورزی رد شد.^۱

موضوع، زمانی بالاگرفت که شاه اسماعیل اول گزارشی مبنی بر اینکه مولانا نظام الدین احمد طبسی، معلم طهماسب و رازدار امیرخان ترکمن، در پی به دست آوردن رهبری اقشار مذهبی در خراسان است و از این رو، پیوسته اعمال امیرغیاث الدین را بد جلوه می دهد و او را متهم به اختلاس اموال اوقاف می کند و در نشست خصوصی با امیرخان ترکمن از او بد می گوید، دریافت داشت. بالاخره، در گزارش آمده بود که امیرخان توجه کمی به صدر دارد و در بیشتر موارد با نظرات وی مخالفت می کند و به اقدامات وی بی اعتماد است. شاه اسماعیل اول طی فرمانی امیرخان ترکمن را ملزم کرد که تمام اموراداری، مالی، دیوان و وقف را با «استصواب» امیرغیاث الدین به انجام رساند همچنین، او به صدر فرمان داد تا منصب لله گی طهماسب میرزا را از مولانا نظام الدین طبسی باز پس گیرد. مولانا شیخ ابوسعید جهت آگاهانیدن امیرخان ترکمن از مضمون دستورات شاه اسماعیل و توصیه وی به داشتن رفتار محترمانه با صدر، به هرات فرستاده شد. او در ۲۱ ذیقعد ۹۲۶/۲ نوامبر ۱۵۲۰، وارد هرات شد. امیرخان به ظاهر دستورات شاه را پذیرفت و در مدتی که فرستاده شاه در شهر بود، نسبت به امیر غیاث الدین ابراز مودت زیادی کرد. همچنین از انجام وظیفه مولانا نظام الدین احمد طبسی، معلم طهماسب میرزا، صرف نظر کرد. اما پس از بازگشت فرستاده شاه،

امیرخان چون پیشتر، نافرمانی پیشه کرد.^۱

پس از شش ماه (۱۴ جمادی الثانی ۹۲۷/۲۲ مه ۱۵۲۱)، عبیدخان ازبک از مرز خراسان عبور کرد و هرات را در محاصره گرفت، ولی حدود دو هفته بعد، از محاصره دست کشید.^۲ (در جریان محاصره) امیرغیاث الدین محمد هم در سازماندهی مقاومت در برابر ازبکها، و هم در میادین نبرد، ایفای نقش کرد. یکبار صدر از امیرخان ترکمن، که هنوز وارد نبرد نشده بود، درخواست کمک کرد، اما برخلاف انتظارش، پاسخی تند شنید و همین رویداد او را بر آن داشت که با پایان گرفتن محاصره به دربار بازگردد.^۳ اما امیرخان ترکمن در جریان این حمله، فرصت را برای رها شدن از دست صدر مغنم شمرد و امیرغیاث الدین را به توطئه فراخوانی بایر به هرات متهم کرد.^۴ روز بعد (۷ رجب ۹۲۷/۱۳ ژوئن ۱۵۲۱)، صدر در دژ اختیارالدین کشته شد.^۵

به نظر می رسد امیرغیاث الدین محمد، همانند بوجاران^۶ قادر بود بادبانش را به جانب هرات غالبی بگرداند و به نحو حیرت انگیزی از احترام حکام شیعه و سنی بهره مند

۱. حبیب السیر، ج ۳، ص ۹۶. ۲. احسن التواریخ، ص ۱۷۱.

۳. حبیب السیر، ج ۳، ص ۹۷.

۴. ظهیر الدین بابر ابن عمر شیخ ابن ابوسعید تیموری در سال ۹۱۷/۱۲-۱۵۱۱، کوشید قلمروش را در ماوراءالنهر، که به وسیله محمد شیبانی خان تسخیر شده بود، به دست آورد. او، از اسماعیل درخواست کمک کرد و با یاری سربازان صفوی موفق به محاصره سمرقند در رجب ۹۱۲/اکتبر ۱۵۱۱، شد. در صفر ۹۱۸/مه ۱۵۱۲، او ازبکها، وی را از ماوراءالنهر بیرون راندند و سپس در همان سال، وی به سپاهیان صفوی در خراسان، به فرماندهی وکیل نجم ثانی، پیوست. شکست سپاهیان صفوی از ازبکها در نبرد غجدوان (۳ رمضان ۹۱۸/۱۲ نوامبر ۱۵۱۲) به معنای پایان امیدواری بابر در باز پس گیری ماوراءالنهر بود. در خلال چند سال آینده بابر، از درگیری صفویان با عثمانی ها استفاده فراوان بود، و مناطق مختلف قلمرو صفوی بویژه بلخ (۱۸/۹۲۳-۱۵۱۷) و قندهار (۹۲۸/۱۵۲۲) را به تصرف درآورد. و محمد زمان میرزا تیموری را به عنوان حاکم بلخ و هرات گمارد (احسن التواریخ، ص ۱۶۲، ۸-۱۶۷)، و پسرش کامران میرزا را (۱۵۲۲/۹۲۸) حکومت قندهار داد (احسن التواریخ، ص ۷۰-۱۶۹).

۵. حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۰۰-۹۹.

۶. به جای اصطلاح Vicar of Bray آورده شد، بوجار لنجان: کسی که هر جا مرکز قدرت و ثروت بیند برای استفاده بدان سو رود و در عقیده ای پایرجا نباشد. همچنان که بوجار به هنگام بوجاری از هر طرف که باد آید روی خود بدان سو کند، فرهنگ معین - (م).



شود. سرگذشت او تأکید مجددی است بر این واقعیت که در اوایل حکومت صفوی نهاد مذهبی و سیاسی بروشنی از هم قابل تشخیص نبودند. وابستگان به نهاد مذهبی غالباً به مناصبی در نهاد سیاسی منصوب می شدند و بالعکس. این گونه انتصابات، هم در بالاترین سطوح تشکیلات اداری مرکز و هم در سطح تشکیلات اداری ایالات اتفاق می افتاد. در تشکیلات امور مالی و دیوان، وابستگان به نهاد مذهبی مایل بودند به اقتدار مأموران غیرروحانی دست درازی کنند. غالباً، قضات به منصب وزیری (یا در مورد تشکیلات اداری مرکز «وکیل اداری») می رسیدند. همچنین، بسیار پیش می آمد که قضات و صدور به سفارت برگزیده می شدند.

به کارگماری امیر غیاث الدین محمد به «امارت» تأکید دو باره ای است بر بعد نظامی صدارت، به عنوان ویژگی این منصب در دوره متقدم حکومت صفوی، که دست کم در خلال حکومت شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب اول به مفهوم یک انتصاب افتخاری نبود. امیر غیاث الدین محمد به تجهیزات کامل یک «امیر» مجهز بود (طبل، پرچم، جغه «جقه» و نظایر آن) او فرماندهی نظامی را برعهده داشت و در عملیات نظامی شرکت می کرد. غالباً، هم صدور و هم قضات وضعیت شبه نظامی داشتند و در زمان مقتضی سپاهیان را در میدان نبرد فرماندهی می کردند، یا برای دفاع از شهرها آنها را سازماندهی می نمودند. ما از وجود صدوری آگاهییم که بسال ۱۵۴۸/۹۵۵، بواقع در عملیات نظامی شرکت کرد: او میر شمس الدین اسد الله صدر بود که از دزفول در مقابل شورش القاص میرزا، دومین پسر شاه اسماعیل اول، دفاع کرد. در این عملیات، پسر و نایبش میرزین الدین علی صدر و میروجیه الدین عبدالوهاب او رایاری کردند.^۱ در ۱۵۳۵-۶/۹۴۲، حسن قاضی به همراه خضر چلبی، با وجود تداوم نبرد از صبح تا شب، به مدت یک ماه در برابر محاصره ازبکها مقاومت کرد.^۲ شاه طهماسب اول در ۱۵۵۶-۷/۹۶۴، دستور بازداشت قاضی محمد بن قاضی مسافر را که برای چند سال

۱. تاریخ ایلچی نظامشاه، ورق ۴۷۶ الف . ۲. احسن التواریخ، ص ۷۰-۲۶۹.

مسئولیت دفاع از آذربایجان و شهر تبریز را عهده دار بود، صادر کرد.^۱
شاه طهماسب به کارگماری «صدور» در ایالات را ادامه داد. صفی الدین پسر امیر جمال الدین استرآبادی «صدر» به «صدارت» خراسان در سال ۹۳۱/۱۵۲۵، گمارده شد و روانه هرات شد.^۲ مولانا یحیی خان برای سالیان درازی وظایف منصب عالیمرتبه «صدارت» گیلان را انجام می داد.^۳ شاه حیدر برادر تنی امیر شریف ثانی عهده دار «صدارت» خراسان بود و در خلال حکومت شاه سلطان محمد (۹۵ - ۹۸۵ / ۸۷ - ۱۵۷۸) برای مدتی «قاضی عسکر» و زمانی دیگر «قاضی القضاة» فارس بود.^۴



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. شرفنامه، ج ۲، ص ۲۱۰.
۲. تاریخ ایلچی نظامشاه، ورق ۴۶۵ الف.
۳. هفت اقلیم، نسخه دستنوشته موزه بریتانیا، شماره ۱۶۷۳۴، ورق ۴۷۴ الف؛ این مأخذ از دو صاحب‌نصب دیگر یاد می کند که در مقاطعی به صدارت گیلان منصوب شدند (همانجا، ورق ۴۷۴ ب).
۴. هفت اقلیم، ج ۱، کلکته، ۱۹۳۹، ص ۲۸۱.



فرجام سخن

به طور خلاصه، به نظر بدیهی می‌نماید که تشکیلات اداری ایالات در دوره صفویه، پیچیده‌تر از آنچه تاکنون فکر می‌شد، باشد. در زیر آنچه از خلال بررسی حاضر حاصل شده می‌آید:

۱- کاربرد اصطلاح وکیل در برخی مناصب ایالتی، بیشتر نشانگر ابهام در مورد وضعیت گذشته است. گرچه در برخی نمونه‌ها، وکیل حاکم ایالت، وزیر وی نیز هست. اما واقعیت این است که در دیگر نمونه‌ها که تنها به عنوان وکیل حاکم ایالتی اشاره شده، دست‌کم، نشانگر استقلال و تمایز وظایف وکیل از وزیر ایالتی است.

۲- وجود «وزارت کل» در برخی مراکز ایالتی، با این مفهوم که تعداد قابل توجهی از وزیران در دیگر شهرهای ایالت تحت تبعیت آن قرار داشته‌اند، تاکنون اثبات نشده است. برای نمونه، در حالی که در مشهد، سبزوار، اسفراین و دیگر شهرهای خراسان وزیرانی بودند که امور «دیوان» را برای حکام شهرهای مذکور اداره می‌کردند، در هرات، مقر حاکم خراسان، «وزیر کل» مستقر بود. همان‌گونه که پروفیسور دیکسون (Dickson) خاطر نشان کرده است،^۱ مؤلف افضل التواریخ از اینکه بروشنی میان وزیر مشهد و وزیر خراسان تمایزی قائل باشد، دچار مشکل است. اما ممکن است دیگر وقایع‌نگاران چنین دقیق نباشند، و احتمالاً تا اندازه‌ای به سبب آشفتنگی ترمینولوژی اداری حکومت صفوی است.

۳- از حکام ایالتی قزلباش، معمولاً با یکی از اصطلاحات، «والی، حاکم، بیگلریبگ، و حتی داروغه^۲ یا تیولدار»^۳ نام برده شده است. در مواقع بحرانی، که جنبه نظامی وظایف حکام ایالات مقدم شمرده می‌شد، اصطلاح امیرالامرا افزون بر عناوین بالا، و یا بجای

1. Dickson, p. 365, n. 1.

2. A. K. S. Lambton, in *Encyclopaedia of Islam*, new ed., II, s. v. «darughat».

3. Dickson, p. 13, n. 1.

یکی از آنها به کار می رفت.

۴- در نظام اداری ایالتی، همانند نظام اداری مرکزی، مرز میان نهاد سیاسی و نهاد مذهبی بروشنی مشخص نشده بود، و ناگزیر در بسیاری موارد اصطکاک وجود داشت. برای نمونه، یک صدر قدرتمند می توانست کنترل قابل توجهی بر امور مالی و اداری داشته باشد و بدین شکل دشمنی حاکم ایالت را موجب شود. در چنین حالتی، در واقع صدر به حوزه معین فعالیت وزیر و حاکم ایالتی خودش تجاوز می کرد.

